

## ازهار گلشن

"ازهار گلشن" این مثنوی پربار و گرانمایه، سروده و ساخته طبع ابراهیم گلشنی، سخنور و دانشمند و عارف نامدار قرن نهم واوایل قرن دهم هجری است. این کتاب که نسخه‌هایی از آن در گنجینه‌های نسخ خطی ایران موجود است<sup>(۱)</sup>، در شمار آثاری است که بامایه، ژرف اسلامی و انگیزه، نیرومند تهدیب و تربیت مردم بویژه رهنمونی اهل دانش و بیش به شعر پارسی درآمده و مسائلی از اخلاق و تفسیر و کلام و تصوف را به عبارت فارسی و در قالب مثنوی ریخته‌توانکنون ارج و لای آن از دیده کاوشگران ادب فارسی بدورمانده و کسوت بررسی و نقد بخود نپوشیده است و اینکبیاری پروردگار در حد توان و امکان به معرفی نگارنده و سیر اجمالی محتوای آن می‌پردازد:  
نام و تبار سراینده: (۲)

ابراهیم پسر محمد پسر ابراهیم پسر شهاب الدین ایطوغمش آمدی برد عی به سال ۸۳۵ در آذربایجان بدنیا آمده و بسال ۹۴۰ درگذشته و درزاویه منسوب بخود او بخاک سپرده شده و عارفی استانبولی در تاریخ درگذشت او چنین گفته است:

کرد رحلت زگلستان وفا گلشنی اعنی شیخ ابراهیم  
زد قدم بر نشیمن لاهوت شلد به خلوت رای انس مقیم  
گفت هاتف برای او تاریخ "ماتقطب الزمان ابراهیم"  
از جانب مادر به حضرت امیر مومنان علی علیه السلام شرف پیوند دارد و از طرف پدر  
به اغوز آقا واضح لغت ترک می‌رسد و نسبت آموزش و تعلمش به دده عمر روشنی تبریزی  
می‌انجامد که دانشهاي متتنوع ازا و فراگرفته و سرانجام مسند نشین تعلیم و ارشاد و سرسلسله  
گلشنیان از سلاسل عرفانی گردیده است. ابراهیم گلشنی دو پسر داشته: یکی شیخ احمد  
گلشنی زاده متخلص به خیالی است که پس از فوت پدر جانشین او گشته و در سال ۹۷۷ درگذشته  
است و دیگری سید علی متخلص به صفوتی است که نایب مناب برادر گردیده و بسال ۱۵۰۵  
وفات یافته است. اما دده عمر روشنی برادر عطا الدین خلوتی است که از خلفای معروف  
سید یحیی شیروانی بوده و مدتها در گنجو برد عده و شروان بکار دعوت و ارشاد اشتغال  
داشته و از آنجا بهارد بیل و تبریز آمده و مرجع اکابر و مورد توجه حکام عصر قرار گرفته است

این شخص در زاویهٔ مظفریه تبریز تا سال ۸۹۲ اقامت داشته و در این تاریخ درگذشته و در محله مقصودیه تبریز دفن شده و از آثار وی یک دیوان و یک مشنون باقی است.

معلومات و آثار:

ابراهیم گلشنی در علوم نقلیه بویژه در تفسیر و حدیث و تصوف و کلام ید طولی داشته و در ادب نیز از اساتید روزگار خود بوده و قصیده‌بی بزبان عربی در مقابل قصیدهٔ ناییهٔ ابن فارض بنظم آورده و دیوانی مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی ازوی باقی مانده است. نسخه‌بی از دیوانش که ۴۴۵ صحیفه دارد در کتابخانه مصر موجود و از جملهٔ متنویاتش کتابی است تحت عنوان "معنوی الخفی" با ۴۰۰۰۰ بیت که تاریخ تألهٔ آن عبارت "هو الاول وهو الاخر" یعنی ۹۱۲ می باشد که مطلع آن این است:

سَاءَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گشت چون مفتاح از وحی علیم  
 کوچو بِسْمِ اللَّهِ مفتاح از لندن کوکلید آمد مفتاح سخن  
 کتابهای: بحرالفوائد فی کشف الدقایق، پندنامه منظوم فارسی، چوپان نامه، دیوان شعر  
 ترکی، رساله‌الاطوار، قدمنامه، از این دانشمند ذکر شده است.

ازهار گلشن:

مثنوی از هارگلشن همانند سلف پرآوازه خود گلشن راز<sup>(۳)</sup> با شیوه سوءال و جواب و به همان وزن سروده شده ( هرج مسدس محدود = مفاعیل مفاعیل فرعون ) و ابراهیم گلشنی در ایات واپسین این مثنوی بنام خویش اینگونه تصریح دارد :

چو طی گردد سجل روزگارم بمان دایین ورقه باشد گارم  
 خداوندا بعر آل یاسی مسکین ببخش اجرم ابراهیم مسکین  
 بایمان ختم کن کنج حیات ش رسان درز مرره اهل نجانش  
 چه می گوییم غرض چه بود در این راه ز هر میل و غرض استغفار الله  
 کلشنی در آغاز این مجموعه نام خدای را که دو گیتی را از رشحه جام رحمت و فیضان عام  
 و حدث خویش آغاز و انجام داده بدینکونه می سراید :

<p>دو عالی مرا بلندی داد و پستی دو گیتی را نهاد آغاز و انجام کرو دست عدم زد جام جودی هوی داشد همه پنهان و پیدا دو گون ازتاب آن گوهر برافروخت</p>	<p>به نام آنکه از انسوار هست به فیض عام خویش از رشح یک جام تعالی اللہ چه فیاض وجودی چودرهای هویت شد هویدا زکاف کن فکان یک گوهر اندوخت</p>
--	---

می پردازد و پیامران راکه در خرم آفرینش الهی همچون دانه از کاه جداگشته و از سوی خدا برگزیده شده‌اند تا مگر آدمی را برفطرت پاک هشدار دهند درود می فرستد. سپس اوصاف معراج این خاتم پیامران را بر شتنظم کشیده و نام احمد را ماء خود از احده دانسته به حکم اتحاد ظاهر و مظہر میم احمد را نشانی از عالم امکان و باقی را آیتی از عروج احمدی بیارگاه ذات بیچون احده شناخته است، بدین ابیات:

<p>لوای رفعت افزای افلاک به آخر ویژه کرده دانه از کاه هموانبار بند جنتونار نشسته فارق لفرقه تین او زجمع قابقوسین میم احمد</p>	<p>وزان جمع رسول آن شاه لولان نخست افسانه ده تخم فطرة الله همودهه سان این بستان پربار به رتبه قاسم للحضرتین او احمد را دور در اقلیم احمد</p>
---	--

او را مرکز دایره‌یی تصور می‌کند که هر نقطه از محیط آن پایگاه نبیی برگزیده و ولی‌یی بر جسته است که باز هریک از آن نقاط مرکز خاص دایره‌ها و پیروان و امته‌ای دیگرند و این پیامبر خاتم است که نقطه خاص و مرکز و اساس همه‌این دوایر است، به سخنی دیگر وجود گرامیش بمتابه، فص گران‌مقدار خاتم و خاتم انبیای زمانه است:

<p>همه خط بر سر فرمان احمد نهاده رسم دعوت بر نیابت وزان هر نقطه شامل بردوایر دو دست جمله در دامان احمد نهاده ختم در میانه</p>	<p>دو دست جمله در دامان احمد همه داده بدو دست اثاب است هزاران نقطه با آن دور دایر همه خط بر سر فرمان احمد تش چون فصل خاتم در میانه</p>
---	--

انگیزه نظم و مباحث عمده این کتاب:

در آغاز کتاب در سبب‌نظم آن ابیاتی بس لطیف آورده و در ضمن آنها گفته است: آنگاه که تن خویش را که همواره عرضه آفات دیده و شب زندگانی، الفت روز اجل یافته و سیاه و سپید موی سر بهم بافت است در دل پر خونش خروشی می‌آورد که در نظم و نثر ارباب رسایل سیری کند اگر چه خویش را هم پایه ایشان نمی‌داند ولی خود را صمیمانه بربسته، فترانک سخنواران می‌پنداشد و در بساط نظم و نثر بسیط کتابی چون گلشن راز شیخ‌شیستری نمی‌بیند از این‌روی بهمان شیوه در قالب سؤال و جواب مطالعه را در موضوعات گونه‌گون بسلک نظم می‌کشد:

<p>مرا روزی که جان نور و فاداشت به دل در فسحتی بودار معانی</p>	<p>زنگ فطرت اصلی صفاداشت کبود از سر غیبیش سرخوانی</p>
--	---

نگشت رام افهایم و قرایح  
شده چون حلقه‌ای در گوش جانم  
وزان بردش رهی در مات دیدم  
سیاه اسپید موی سر بهم بافت  
وزان اندیشه‌ها بیرونیم آورد  
همی بستم زدل راه صوارف  
گرفت راه تحقیق و مسائل  
شوم بربست برفت را کایشان  
نه چون "گلشن" گلی بی خار دیدم  
لشن راز "سخنوری آموخته بروفق اصطلاح  
و در آن از مبدء و معاد و سلوک و مقامات  
مت آراسته به احادیث و آیات فراخور حال

به دست آمد گلشی از گلشن راز  
بوفون اصطلاح اهل حالات  
دگر مجمل به تفصیل معقب  
مقامات سلوک از وی می‌باشند  
دروگه مجمل و کاهی به تفصیل  
را خلاص زیور قبول عام خواهد یافت یا نه  
بود یا خار بنا کاه به مجلس سید احمد نامی  
ادت وی در می آید و به اعزاز و تشویق این  
تا ئالیف را کسب می کند و "از هار گلشن" اش

ورق را کرد طی بشکست خامه  
بماند منتظم یا گرددابتر  
فروزان گوهه‌ری یا سنگ‌خاراست  
که ظاهر گرددش نقش و فزونی  
زد این نقش خیالش را به...  
به عالی مجلس راهی معاشر

زعرفان نکته‌ها می‌گشت لایح  
هرآن گوهر که دل دادی نشانم  
بـدن را عرضه آفـات دیدم  
شب عمر الفـت روز اجل یافت  
خـروشـی در دل پـرخـونـم آورـد  
به تنبـیـهـات اربـابـ مـعـارـفـ  
زنـظـمـ وـنـشـرـ اـیـشـانـ درـرـسـایـلـ  
چـونـتوـانـ هـمـعـنـانـ گـشـتنـ بدـیـشـانـ  
زنـظـمـ اـرـچـهـ کـتبـ بـسـیـارـ دـیدـمـ  
بدـینـگـونـهـ بلـبلـ نـواـگـرـ طـبعـشـ اـزـ شـاخـسـارـ نـواـسـاـ  
ارـبـابـ حـالـاتـ پـاسـخـ سـوـءـالـاتـ رـاـ بهـنـظـمـ کـشـ  
واـزـ تـحـقـيقـ وـ تـمـثـيلـ وـ اـصـطـلاـحـاتـ عـرـفـانـ  
بهـتـفصـيـلـ وـ اـجـمـالـ سـخـنـ پـيوـسـتـهـ اـسـتـ :

برای بلبل نطق نواهی  
به طرز گلشن اندر وی سوءالات  
جواب هریکی بر وی مرتب  
معاد و مبداء اندر وی معین  
ز تحقیق و ز تاء و یتل و ز تمثیل  
در میان این حیرت و سرگشتمگی که آیا این  
و نصیبیش در فردوس مصفای معرفت گل خو  
که از عرفای بزرگ بوده ره می یابد و در سلک  
مراد پاک باخته جراءت اقدام و نیروی الهام  
می نامد:

چو دل فارغ شد از تحریر زمانه  
نمی دانست دل کاین بر بسته دفتر  
گل باغ صفا یا خار صحراست  
محک می جست به ر آزمونی  
رناکه دست لطف حضرت یار  
سانیدش همایون بخت عالی

عبای آل احمد را طراز او  
شد این نامه در آن مجلس زاعزاز  
به اقبال قبول او سرافراز  
به نامش زد رقم "از هارگلشن" که هست او چون گل .....  
محتوای کلی این کتاب را ۱۹ مسائله تشکیل می دهند که دیگر مباحث و موضوعات همهد  
بستر آن مسائل آرمیده‌اند و برای آنکه سیمای کلی این محتوا در خاطر خواننده مشتاق  
به اجمالی نقش بند فهرستی از سوالات طرح شده در این کتاب را از متن برگرفته  
و معرفی می کنم :

- ۱ نخست از گفت کن ز این حیرت افزود که کس از که حق پوشیده می بود
- ۲ چو ذاتش مطلق است از شیء و لاشیء چه شاید دیدن و دانستن از وی؟
- ۳ چو موجود حقیقی یک وجود است به عالم منشاء کثرت چه بوده است؟
- ۴ چه باشد اسم و چبود اسم اعظم شب قدر از چه معنی شد معظم؟
- ۵ چه باشد معنی سیمرغ و قافیش کزان موطن نباشد انحرافش؟
- ۶ چه جزو است آنکه از هر کل فزون است طریق جستن آن کل جزو چون است؟
- ۷ چه باشد معنی انسان کامل سلوک او چه باشد در منازل؟
- ۸ چو جان در منزل جانان وطن داشت چه مقصود اندیین آمدشدن داشت؟
- ۹ چه فقر است آنچه فقر خاص و عام است سواد الوجه فی داریں کدام است؟
- ۱۰ فنا چبود بقا بعد الفنا چیست زیاقی نقل در دارالبقاء چیست؟
- ۱۱ چه باشد معنی تکوین و تمکین که دل را نیست خود یک لحظه تسکین؟

- ۱۲

چه باشد جمع و فرق اول بیان کن

- ۱۳

شعر حضرت معبود چبود

- ۱۴

عاد و مرجع انسان چه باشد

- ۱۵

به جنت حس مطلق بر چه وجه است

- ۱۶

که باشد مقتدا و پیرره کیست

- ۱۷

شعر حضرت معبود چبود

- ۱۸

چه باشد چارنه ران موارد

فروع کلام دیگران در سخن گلشنی :

ابراهیم گلشنی گذشته از معلومات و اطلاعات وافی که در علوم متداول زمان خود داشته بشیوه کلام و سبک بیان بزرگان ادب فارسی نیز آگاه و مسلط بوده چرا که در ارها گلشن جای جای آثار تاءثرو بهره‌گیری از پیشینیان به چشم می‌خورد به عنوان نمونه مواردی از این تاءثر را از سعدی می‌آورم :

آنجا که گلشنی مردم را از سرای غفلت به جهان انتباہ و بیداری می‌خواند و به تعبیر وی طنین خروش عقل از عرش دل بانگ بیداری ساز می‌کند و کوس رحلت با چنین سازی هماواز می‌گردد :

درآورده دمی کو دیر شد دیر	تو کی خواهی شدن زین خواب خوش سپر
پی رحلت زده هر لحظه کوسی	خرد از عرش دل همچون خروسی
مارا به شیوه بیان سعدی منتقل می‌کند که در کلام عبرت بار و حکمت آمیزش اینگونه سخن کم نیست :	
باز دارد پیاده را رسیل	خواب نوشین بامداد رحیل
کوس رحلت زدند و بار نساخت	خجل آنکس که رفت و کار نساخت

\* \* \*

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم برد طاقت

یا همچون سعدی که فرموده:

سر در ارباب بیمروت دنیا      چندنشینی که خواجه کی بدرآید  
مردم کاسه‌لیس و ارباب تلبیس را که بهر نانی شرافت جانی را می‌فروشند از این کردار  
پست بر حذر می‌دارد و دوروزه<sup>۱</sup> عمر را سزاوار این دونی نمی‌داند اوقاف قناعت را از شین  
شناخت بازشناخته خواننده را به اولی تحریض و از دومی تحذیر می‌کند:

ملیس از کاسه‌های اهل تلبیس      در مردم مزن دیوار خود لیس  
این عبارت معروف از گلستان: "اگر شبها همه قدر بودی، شب قدر بیقدر بودی" در بیت  
زیر بخوبی نائشیر کرده است:

اگر شبها همه بودی شب قدر      کجادیدی شب قدر اینهمه قدر  
و نیز مضمون این بیت سعدی:

به کار بسته میندیش و دل شکسته‌مدار      که آب چشم‌های حیوان درون تاریکی است  
در این بیت گلشنی متجلی است:

بود در در صد فیاقوت در کان      به تاریکی نهان است آب حیوان  
این نائشیر تنها در آهنگ و ترکیب کلام و شیوه<sup>۲</sup> بیان منحصر نیست بلکه در مضامین و  
موضوعات نیز دیده می‌شود چرا که ابراهیم گلشنی بمانند سعدی که در نمایش توانگری  
و درویشی با مدعی جدالی شیرین آگنده از دقایق عرفان و بلاغت پرداخته و طی آن  
عز درویشی را بر ذل توانگری برتری داده و احادیث "الفقر فخری" و "الفقر سواد الوجه  
فی الدارین" را شرح کرده و گفته است: "پس عبادت اینان به قبول اولی تراست که جمعند  
و حاضر نه پریشان و پر اکنده خاطر، اسباب معیشت ساخته و بنا وارد عبادت پرداخته . . . ."<sup>(۴)</sup>  
در شکافتن این فقر افتخار آمیز یکی از موضوعات را به آن تخصیص داده و پرسش و جوابی  
بدینسان زیبا پروردۀ است:

پرسش:

چه فقر است آنکه فقر خاص و عام است      سواد الوجه فی الدارین کدام است؟  
پاسخ:

او در جواب فقری را برتر و افتخار آور می‌داند که آدمی بوسیله آن از هستی خود  
برخیزد و غیر نور هستی دوست چیزی نبیند چرا که این دیده هرگاه فقط اعیان و اکوان  
بیند و ناظر این جهان نمودی و مفتخر جیفه<sup>۳</sup> ناچیز و متعاند ک آن باشد گرفتار رو سیاهی  
خواهد بود . . . .

ترا فقر آن زمان فخر است کز صبر      وجود او کند نقد ترا جبر

همه تاریکیت نور ازل شد  
نشینید حق به جای دیده تو  
که از هستی خود در نامیدی است  
برابر نبودش جز نورهستی  
از آن رو روسپید درگه اوست  
شود اندرسوادوجه حایض  
سیمیند رخ اعیان و اکوان  
سوادوجهی داریین از آن است

زهرچه کاست از تو خوبدل شد  
شود نعم البدل کاهیده تو  
در اینجا فقر فخر و روسيپیدی است  
چو او ناظر بود از راه پستی  
نه بینی غیر نورهستی دوست  
چوگرد قرب او قرب فرایض  
شود حق را بصر از روی امکان  
چوزانرو ناظر این دو جهان است

باری از سعدی که بگذریم فروع سخن مولانا جلال الدین نیز جای جای در کلام گلشنی تجلی  
می‌کند و این شگفت‌نیست زیرا هردو در مباحث عرفان پرتوش و توان بودند. به عنوان مثال:  
در از هار گلشن در ابیات متعددی شیوه‌ومضمون مولوی ملاحظه می‌شود از آن جمله‌ای ابیات:  
دعا دائم اجابت بر دوام است همیشه کار حق انعام آن است  
برو تصدیق این معنی فروخوان ز قرآن کلیوم فهوفی شان  
که در پاسخ معترله است و جواب آنانکه می‌گفتد خدا موجودات رادر ع روز آفرید و کارها  
تمام شد می‌گوید: فیض حق تعالیٰ پیوسته بالاست مرار می‌رسد در این معنی این ابیات مولوی  
به خاطر می‌رسد:

عمر همچون جوی نونو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد

\* \* \*

کل یکیوم هو فی شان بخوان می‌رو را بی کار و بی فعلی بدان  
مولانا گلشنی در توضیح یکی از سوءالهای که: مولانا گلشنی در توضیح یکی از سوءالهای که:  
چو جان در منزل جانان وطن داشت چه مقصود اندریین آمدشدن داشت  
از دل موئمن به جلوه گاه جمال حق و "گنج مخفی" تعبیر می‌کند که خدای الرحمـن  
علی العرش استوی در آن نظر می‌کند گنجی که وداعی زمین و آسمان در آن مستوی دارد است  
و همانگونه که گنج در ویرانی است آن دلی که تارو پود تعینات را ویران کند چنان گنجی  
را تملک خواهد کرد آنگاه هشدار می‌دهد که بر سر گنجی چنین مارها نشسته، مارهایی که  
پروریده؛ هوی انسانی و راهزن صلاح زندگانی است:

بـهـتـارـیـکـیـ نـهـانـ استـ آـبـ حـیـوانـ  
زالـرـحـمـنـ عـلـیـ العـرـضـ استـوـیـ جـوـ  
دلـغـمـدـیـگـانـ اللـهـ رـاـ جـاـسـتـ

بـودـ درـ درـصـدـفـ یـاقـوتـ درـکـانـ  
برـوـ تـحـقـيقـ اـیـنـ معـنـیـ کـمـاهـوـ  
اـگـهـ بـهـرـ رـحـمـنـ عـرـشـ مـاءـوـیـ استـ

نمی‌گنجد زمین و آسمانش  
هر آنچه در زمین و آسمان است ...  
همه در طی آن گنج نهان است ...

\* \* \*

چو جانرا سوی و پر انه گذر شد  
وزانگونه نشانها باخبر شد  
طلسم "گنج مخفی" خود همین بود  
چو کشت آن مار قفل گنج بگشود  
درون هر کسی زاینگونه گنج است  
ولی زان مار در روی در درونج است ...  
و این معانی با این طرز گفتار شیوه مولوی را در مشتی پادمی آورد. آنها که از جلوه فیض  
حق تعالی سخن می‌گوید برآن است که فیض حق تعالی پیوسته اقتضای جوشش دارد و  
به مصدقاق "کنت کنزا" مخفیا "فاجبیت ان اعرف" این کمال اقتضای جلوه‌گری و فیضان  
در دل بندۀ با ایمان می‌کند و هر موئمنی به تناسب گنجایش و عاء معرفت و کمال خویش  
از آن چشمۀ فیض سبحانی سیراب می‌گردد<sup>(۵)</sup> این دل صافی که از ره هوی برخیزد و متاع  
ارجمند اخلاص به پیشگاه خدای بخشایندۀ عرضه کند "گنج مخفی" را حیات خواهد کرد  
و این معانی را مولوی بدینسان می‌آورد:

قطره‌یی از دجله خوبی اوست	کان نمی‌گنجد زپری زیر پوست
گنج مخفی بد زپری چاک کرد	خاک را تابانتر از افلاک کرد
گنج مخفی بد زپری جوش کرد	خاک را سلطان اطلس پوش کرد

( از: دفتر اول )

و نیز:

زین حکایت کرد آن ختم رسیل	از ملیک لاپزال ولم یزل
که نگنجیدم در افلاک و خلا	در عقول و در نفوس باهدم
در دل موئمن بگنجیدم چو ضیاف	بی‌زچون و بی‌چگونه بی‌زکیف

( از: دفتر ششم )

#### تمثیلی لطیف در اسفار اربعه:

یکی از پرده‌های زیبا و جالب "از هارگلشن" تمثیلی لطیف است از اسفار اربعه<sup>(۶)</sup>  
که ضمن آن به روشنگری احوالی که برگلاب عارض شده و او را در سیر تکاملی برآب تقدم  
بخشیده و ارجمندی داده است می‌پردازد و می‌گوید: گلابی را از صفحه، گلبرگی گذر افتاد  
قطره آبش بدید و از رشك طاقت و هوش از جان و اشک از سرتاپای روان شد، عتاب آلوده  
گلاب را گفت: مگر نهاین است که هستی تو از من است؟ چرا مرا برخاک آرام و ترا مستد  
برخ دلارام است؟ گلاب گفت: من از جنس توام، لکن سفرها طی کرده و پیوسته در حلول

وارتحال بوده‌ام، با چه سختی‌ها در این وادی ره پیموده‌ام تا سرانجام از ذل خاکنشینی  
به عز گلابی رسیده‌ام تو پایندگی و من خیمه‌بدوش هرمنزلی، تاروزی که از منزل خویش  
پای برون نگذاری کام دل نبینی:

گذر بر روی چون گلبرگی افتاد  
بجای اشک سرتاپای روان شد  
عتاب آلووده بادی در جگر گفت  
نه که در اصل فطرت جنس‌مائی  
تیرا آرامگاه روی دلارام  
گلابیش در جواب این گفت و خوش گفت  
بسی طی کرده‌ام ادوار و اطوار  
همیشه در حلول و ارتحالم  
به خاک تیره رفتیم در تنزل  
نبینی شاه مردان بو تراب است؟  
مرا در ارتفا می‌کرد یاری  
بدیدم عالمی پر بهجهت و نور  
در اوج لطف و حسن تازه‌رویی  
مرا بگرفت و دور افکنداز خار  
گرفت از من لباس نخوت و ناز  
بریدم دل به‌کل از خود پرستی  
من آسی هر زمان نوکرده منزل  
چه برخورداری از کام دل خویش

گلابی را زکل بگرفته استاد  
زرشگش آب را هوش از روان شد  
بدو آب از صفائی دل گهر سفت  
که تو گرچه زرفعت برسائی  
مرا برخاک تیره باشد آرام  
چو آب این نکته‌هارا همچو در سفت  
که من جنس توام لیکن در اسفار  
ز روزی کز بر بت بود انتقالی  
نخستین مرحله در ورطه‌ذل  
زار کان مظہر جامع تراب است  
وز آنجا جاذبی زاجزای ناری  
دگره چون از این منزل شدم دور  
گلی گشتم به گلزار نکویی  
دراین بودم که دست رحمت یار  
چو دید از حشمت و عزم سرافراز  
چو در خود یافتیم زین گونه پستی  
تو آن آبی که داری پای در گل  
برون نهاده گام از منزل خویش  
پیام به دانش پژوهان

آن کدام دانش و فرهنگی است که نجات بخش است؟ ابراهیم گلشنی در پایان  
منظومه خویش در پاسخ این سوال دانش پژوهان را بفرآگیری دانشی سفارش می‌کند که آدمی  
را از کسوت غرور برخنی و بهزیور اخلاص و حضور آراسته کند و این دانشی است که جان  
تراسبکار و تیز بال ساخته و در آسمان حقیقت و وحدت بپرواز می‌آورد و همو است که آدمی  
را به نجات و سعادت رهبری می‌کند، در پایی است ژرف که بدان شناوران روشن‌دل و ارسته  
را درهالتاج و گوهران و هاج نصیب می‌گردد. از علومی که مایه فزونی نخوت و اسیری در  
چنگال کثیر است سخت باید دور بود:

دوای درد گماهی به علم است  
نه کرکشتر فزاید ظلمت و غی  
نه زان علمی که در نخوت فزاید  
نه کاند رآ خرت گردد و بالست  
کنه حصرش توان کردن نه تحدید  
بغواصی در او جانهای احرار  
وزان درها یکی این درّةالتاج

نحوهات تو در این رادی به علم است  
از آن علمی که در وحدت برد پسی  
از آن علمی که از هستی بکاهد  
از آن علمی که سازد تیزبالست  
چه دریایی است ژرف این "علم توحید"  
بدان دریا درون درهای اسرار  
از او در دست دل درهای وهاج  
گنجینه آیات و احادیث:

گنجینه، "از هارگلشن"، از آیات قرآنی و احادیث پیامبر (ص) و اهل بیت  
علیهم السلام بسی گرانبار است و مسلم است که استفاده از آنها آیات و احادیث هم از  
حیث محتوا، کلام گلشنی را فروغ هدایت و نیکبختی داده و هم از دیدگاه بلا غلط بر استحکام  
لفظ و رشاقت و رسایی سخن افزوده است، اینک با جمال نمونه هایی از این تاثر و تضمین  
را می آوریم:

### ۱- آیات

- از ص (۱):

زکاف کن و کان یک گوهر اندوخت      دوکون ارقاب آن گوهر برافروخت  
مستفاد است از آیه ۱۱ سوره بقره:

بدیع السموات والارض و اذا قضی امرا" فاما یقول له کن فیکون  
- از ص ۳:

چو در بسط آمده خورشید جودش باکوان در شده ظل وجودش  
اشارت است به آیه ۴۹ سوره فرقان:

اللَّمْ تَرَى إِنَّ رَبَّكَ كَيْفَ مَدَ الظَّلَلَ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا" ثم جعلنا الشمس عليه دليلا".  
- از همان صفحه:

محیط جمله گشته حضرت هو  
ناظر است به آیه ۵ سوره هود:

أَنِّي تُوكِلُتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَمَا مِنْ دَائِبٍ إِلَّا هُوَ أَخْذَ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ  
- و بیت زیر از همان صفحه:

نخست افسانه تخم فطرة الله  
مستفاد است از آیه ۳۵ سوره روم:

فاقم وجهك للدين حنيفا" فطرة الله التي فطر الناس عليها . . . . .

- بيت زیر از ص ۴ :

احدر را دور در اقلييم احمد رجممع قابقوسيين ميم احمد  
ناظرا است به آيه ۱۵ سوره نجم :

فكان قاب قوسين اوادنى

- در ص ۲۳ آبيات زير :

سلام فيه حتى مطلع الفجر  
نـدارد هـيـج اـمـرـى انـدر اوـهـجـر  
کـهـمـجـلـاـیـ جـمـالـ اـسـمـ دـهـرـاـسـتـ  
ازـآنـ يـكـ شبـ فـرـزـونـ اـزـ الـفـ شـهـرـاـسـتـ  
بـهـآـيـاتـ سـوـرـهـ قـدـرـ : "سلام فيه حتى مطلع الفجر" و "ليلة القدر خير من الف شهر" اشاره شده است .

- در ص ۲۸ و ص ۵۴ آبيات :

تفاوت نیست اندر خلق و رحمـنـ  
رحـیـمـیـتـ فـرـایـدـ عـلـمـ وـایـمـانـ  
کـمـالـ وـنـقـصـ اـزـ آـنـ سـرـ هـسـتـ یـکـسـانـ  
تفـاـوتـ نـیـسـتـ انـدرـ خـلـقـ رـحـمـنـ  
مـصـرـاعـ اـوـلـ بـیـتـ اـوـلـ وـمـصـرـاعـ دـوـمـ بـیـتـ دـوـمـ اـزـ آـیـهـ ۴ـ سورـهـ مـلـکـ استـ:  
الـذـىـ خـلـقـ سـبـعـ سـوـمـاتـ طـبـاقـاـ " مـاتـرـىـ فـىـ خـلـقـ الرـحـمـنـ مـنـ تـفـاـوتـ .....  
وـ اـبـیـاتـ زـیـرـ درـ صـفـحـهـ ۲۹ :

ترابـاـ اوـكـجاـ اـمـکـانـ دـیدـاـسـتـ  
کـهـ باـ توـ اـقـرـبـ اـزـ حـبـلـ الـورـیدـ اـسـتـ  
ظـلـالـ آـنـ درـافـلـاـکـ مـقـوسـ  
بـودـ خـورـشـیدـ وـ مـاهـ وـ خـمـسـ خـنـسـ  
بـهـتـرـتـیـبـ بـهـآـیـهـ : نـحنـ اـقـرـبـ الـیـهـ مـنـ حـبـلـ الـورـیدـ وـ آـیـهـ ۱۶ـ سورـهـ تـکـوـیرـ : فـلاـ اـفـسـمـ بـالـخـنـسـ  
نـظرـ دـاشـتـهـ اـسـتـ .

- در صفحه ۳۱ در بيت :

بهـ دـانـشـ مـظـهـرـ اـمـ الـكـتـابـ اـسـتـ  
تركـيـبـ (ـ اـمـ الـكـتـابـ ) مستـفـادـ استـ اـزـ آـيـهـ ۳ـ سورـهـ آـلـ عمرـانـ : هـوـ الـذـىـ اـنـزـلـ عـلـيـكـ الـكـتـابـ  
فيـهـ اـيـاتـ مـحـكـمـاتـ هـنـ اـمـ الـكـتـابـ وـ اـخـرـ مـتـشـابـهـاتـ وـ آـيـهـ ۳ـ سورـهـ رـعـدـ : يـمـحـوـ اللـهـ مـاـيـشـاءـ  
وـ يـثـبـتـ وـ عـنـدـهـ اـمـ الـكـتـابـ .

- وـ درـ هـمـيـنـ صـفـحـهـ بـيـتـ :

طـراـزـ خـلـقـتـشـ تـشـرـيـفـ لـوـلـاـکـ  
خـلـافـتـ نـامـهـ اـشـ اـنـاجـلـنـاـکـ  
مـصـرـاعـ دـوـمـ آـنـ مـاـخـوـذـ استـ اـزـ آـيـهـ ۲۶ـ سورـهـ صـ : يـاـ دـاـوـدـ اـنـاـ جـعـلـنـاـکـ خـلـيـفـهـ فـيـ الـأـرـضـ  
فـاـحـكـمـ بـيـنـ النـاسـ بـالـعـدـلـ .

ازـ درـ هـمـاـنـ صـفـحـهـ درـ بـيـتـ :

امـيـنـ فـحـزـنـ ^ نـدـهـ مـخـدـومـ وـ مـسـجـودـ مـلـايـكـ

از آیه ۲۳ سوره بقره استفاده شده است:  
اذ قلنا للملئکه اسجدوا لآدم  
- در صفحه ۵۱ گوید:

زنفس مطمئنه التفاتی است نسای ارجعی آنجانجاتی است  
و این بیت ناظر است به آیه ۲۹ سوره فجر: یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الى ربک  
راضیه مرضیه.

- در صفحه ۵۴ بیت زیر:

توجه چون برآن درگاه باشد رهرسو شم وجه الله باشد  
ناظر است به آیه ۱۱ سوره بقره: فاینما تولوا وجوهکم فشم وجه الله  
- در صفحه ۵۶ بیت:

یکی خمخانه و خم درکشیده است هنوز ایستاده در هل من مزید است  
در مصراج دوم از آیه ۲۹ سوره ق بهره گرفته است.  
یوم نقول لجهنم هل امتلاء و تقول هل من مزید.

- در ص ۵۸ در ابیات زیر:

امینی در جهان کی چون جماد است که اسرار وجودش در نهاد است  
امین بودی بر او جست از تو اسرار به خاک اندر امین گشتی دگبار  
از مضمون آیه ۶۳ سوره احزاب بهره گرفته است:  
ان اعرضنا الامانه على السموات والارض فابین ان يحملنها واسفقن منها و حملها الانسان  
انه كان ظلوما "جهولا".

- در بیت زیر از ص ۱۶:

چه باشد چاره ران موارد سقاهم ربهم در چیست وارد  
به آیه ۲۱ سوره انسان نظر دارد:  
حلوا اساور من فضه و سقاهم ربهم شرابا "طهورا" (۷)

- در بیت زیر از ص ۶۳:

راعیان علم اسمارا کنی حل شوی در عالم الاسماء عیول  
به آیه ۲۹ سوره بقره اشارت است:  
وعلم آدم الاسماء كلها

- در بیت زیر از ص ۶۵:

سقاهم ربهم کز مالک آمد مقام کل شئی هالک آمد

مصراع اول ناظر است به آیه ۲۱ سوره دهر (که پیش از این یاد شد) و مصراع دوم به آیه  
۹۸ سوره قصص:

کل شیئی هالک الا وجهه

- در همان صفحه بیت:

شہید حق روزی خور یار      شہید حق روزی خور یار  
اشارتی است به آیه لاتحسین الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عن دربهم بزرگون

- در ص ۶۶ و ص ۴۲ آیات زیر:

مشو در بنده مال ای مردد رویش      مشو در رب زدنی علماء اندیش  
از آن رو در همه شان مستفیض است      بدین معنی دعای او عریض است  
به ترتیب به آیه ۱۱۳ سوره طه: و قل رب زدنی علماء و آیه ۵۱ سوره فصلت اذا مسے الشر  
فذو دعا عریض، نظر داشته است.

احادیث در ازهار گلشن:

در این منظومه پرتو احادیث نیز همچون آیات منعکس است در این مقاله برای  
جلوگیری از طول و تفصیل مطلب به عنوان نمونه به مواردی از آن اشاره می شود. نخست آیاتی  
از ازهار گلشن که متضمن مقادی احادیث است با ذکر صفحات می آورم آنگاه بترتیب آیات  
پادشده احادیث موردنظر را ذکر می کنم:

آیات:

لوای رفعت افزان برافلاک ص ۲	وزان جمع رسول آن شاه لسولاک
لوای عزور فعت زبرافلاک ص ۶۶	شبابری که آن محبوب لسولاک
دوباره زاده ام از مادر خویش ص ۳۸	نه آن آبم که می دیدی ازان پیش
منم در راه جانان مست و مجنون ص ۳۸	توبی دراستوی بر ماه مبغون
نبی فرمود حب الشیئی یعمی ص ۴۲	هوی دانه کرد از دامت اعمی
از انسان بنده یی کوز خرید است ص ۴۲	به ذلت بنده شهوت مزید است
سود الوجهی داریم کدام است ص ۴۲	چه فقر است آنکه فقر خاص و عام است
حرام است این جهان بر اهل عقبی ص ۴۴	حرام است آخرت بر اهل دنیا
که فرزند خلف سر پر درشد ص ۴۱	از آن این قصه در عالم سمر شد
نبی فرمود النوم اخ الموت ص ۵۷	قیاس از خواب کن این شواز فوت
از آن خدم اصفی دع ما کدر گفت ص ۴۸	نبی دید از تو دین را با هوی جفت
مقیم بارگاه لی مع الله ص ۳۲	گ... عالم و سرخیل درگاه

## احادیث:

- لولک لما خلقت الافلاک . ( دربیت اول و دوم ) .
- قال عیسیٰ علیہ السلام لا پلچ ملکوت السموات من لم یولد مرتین .
- من استوی یوماً فهُو مغبون .
- حبک الشیئی یعمی و یصم .
- قال النبی ص : عبدالشهوہ اذل من عبدالرق .
- الفقر فخری - الفقر سوادوجه فی دارین .
- الدنيا حرام علی اهل الآخره والآخره حرام علی اهل الدنيا وهم حرام علی اهل الله .
- الولد سراییه .
- النوم اخ الموت .
- خدماء صافی و دع ماکدر .
- لی مع الله وقت لا یسعنی ملک مقرب ولا نبی مرسل .

## توضیحات:

(۱) از این کتاب پنج نسخه به نظر این جانب رسیده است که چهار نسخه آن در کتابخانه های تهران بمشخصات زیر است :

الف: کتابخانه مجلس ۲۳۱۷ سده ۱۵<sup>۴</sup> و ۱۱ ف ۱۰۸ ب کتابخانه مجلس

۱۲۵۰ سال ۴۲۸۹/۱

ج: کتابخانه مجلس ۱۱۵۱/۴ سده ۱۳<sup>۴</sup>، نزدیک ۱۴۰۰ بیت، ف ۳:۵۷۲

د: کتابخانه دانشگاه تهران ۴۸۰۲، سده ۱۴<sup>۴</sup>، ف ۱۴: ۳۸۳۹ و نسخه

پنجم که مورد استفاده واستناد این جانب در این مقالات است نسخه

تبییزی باشد از کتابخانه ملی بشماره ۳۲۰، ۱۱۴۸۹ (۳۲۳۲) ف ۱: ۵۰

(۲) منابع تحقیق این مقاله در شرح حال ابراهیم گلشنی بدین قرار است :

الف: اسماء المؤلفین و اثار المصنفین اسماعیل پاشاطبع اسلامبول ذیل الگلشنی

ص ۲۶ و ج ۱ .

ب: قاموس الاعلام شمس الدین سامي طبع اسلامبول ترکی

ج: دانشنمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، ص ۳۱۸

د: ریحانه‌الادب، مدرس تبریزی، ج ۳

(۳) گلشن راز اثر شیخ نجم الدین محمود بن عبد‌الکریم بن یحیی شیستری از عرفان

و علمای عصر خود بوده و بنابر مشهور گلشن راز را در ۱۸ سالگی در پاسخ

۱۹ پرسش عارف بزرگ خراسان امیر حسینی هروی بسال ۲۱۷ هجری به نظم

آورده که مجموعاً " ۹۹۲ بیت است . تولد سال ۶۹۲ و وفات ۷۳۰ ، شروح متعددی بر گلشن راز نوشته شده که اهم آنها شرح لاهیجی است بنام مفاتیح الاعجاز که بسال ۱۲۶۴ در تهران بطبع رسیده است .

(۴) رک ص ۱۱۶ کلیات سعدی به تصحیح فروغی ۱۳۲۸

(۵) فسالت او دیه بقدر هار عذر ۱۸

(۶) اسفار اربعه بطور اجمال عبارت است از : سیر الى الله بفنا، افعال و سیر في الله بفنا، صفات و سیر بالله بفنا، ذات و سیر من الله بقاء بعد الفنا .

(۷) ابراهیم گلشنی در تفسیر چهار نهر مندرج در بیت ، آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره محمد را مورد استناد قرار داده است که این ۴ نهر در آن آیات یاد شده و از آن به تفضیل سخن رانده است :

افمن كان على بيته من رببه كمن زين له سوء عمله واتبعوا اهواهم مثل الجنه التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير اسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم كمن هو خالد في النار و سقوا ما " حميما " فقطع اعمالهم .